

چهره‌های فراموش شده نسل ما

چند دهه پیش در سینما و تلویزیون بازیگرانی بودند که انگار در همان سال‌ها قاپ شدند و کم کم به مرور زمان یا کم کار شدند یا حذف. محمد شیر ی، آریتا لاجینی، فردوس کاویانی، غلامحسین لطفی، جهانیش سلطانی، هایده حائری، رضابابک،ملکه نجبر و خیلی از بازیگران دهه‌های گذشته دیگر مثل سابق جلوی دوربین نیستند. بازیگرانی که کودکی و جوانی نسل مامدیون آنهاست و با این که در قید حیات هستند،امافراموش شدند.

گفت و گو با «رضا فیاضی» بازیگر و خالق برنامه‌های کودک

دوست خوب بچه‌ها، کودکی نکرد

خیلی از ما بیشتر او را بانقش آقای جمالی «قصه‌های تابه‌تا»شناختیم اما او از سال‌ها قبل از این سریال کار هنری‌اش را آغاز کرده بود؛ درست مثل ایده نمایش عروسکی هادی و هدی که داستانش از ذهن آقای فیاضی آمد و بعد آن فضای عروسکی برای ما ساخته شد. رضا فیاضی که چندسال پیش به کیش مهاجرت کرد، یکی از کسانی است که در میان هم‌نسلانش همچنان پر کار است. او که در همه این سال‌ها بیشترین فعالیتش در حوزه کودکان بوده، معتقد است خودش هرگز کودکی نکرده و همین موضوع نقطه عطفی است برای حرف‌های دست‌اولی که در این گفت‌وگومی‌خوانید.

به‌ناز مقدسی|ما خاطره بازی را دوست داریم. خاطره بازی با نوستالژی‌هایی که اغلب در قاب تلویزیون دیده‌ایم و حالا خیلی از آنها در میان انبوهی از فناوری و دنیای اینترنت هنوز هم به ما یادآوری می‌شوند. خاطرات نسل دهه ۶۰ و ۷۰ و حتی قبل‌تر هرگز نمی‌توانند هادی و هدی، زری‌زی گولو، دنیای شیرین و خیلی از برنامه‌هایی که بهترین تفریح دوران کودکی‌مان بودند را فراموش کنند. نسل ما هنوز هم از دیدن تکه‌هایی از این برنامه‌ها دلش غنج می‌رود. برنامه‌هایی که هر کدام خالقی داشتند و از ذهن یک هنرمند زاده شدند. «رضا فیاضی» یکی از همین هنرمندان است که شاید

• آقای فیاضی، یک شعری دارید که در آن می‌گویید: «رویای کودکیم کجاست؟» واقعا رویای کودکی‌تان کجاست؟ در چه خانواده‌ای به دنیا آمدید؟ و کودکی‌تان چگونه گذشت؟

اول این که یک‌سال و نیم یادوسال بعد از تولدم شناسنامه نداشتم، بعد صنعت نفت ملی شد و شرکت نفت به کارمندان و کارگرانش می‌گوید حق اولاد می‌دهد. پدر و مادر من آن موقع می‌روند برآیم شناسنامه می‌گیرند به اسم عبدالرضا. ولی از آن زمان تولد تا مقطع دبستان و بیشتر به واسطه همین ملی شدن نفت من را «ملی» صدا می‌کردند. (می‌خندد) در کتاب‌هایم مثل قصه‌های ملی درواقع رویاهای کودکی من است. ولی به جرأت می‌گویم که خود من کودکی نکردم.

• چرا کودکی نکردید؟

یک جورایی کودک کار بودم. وقتی بچه بودم، پدرم یک مغازه تعویض روغنی و تاکسی کسول داشت. از آن ماشین‌هایی که زمستان‌ها برای روشن کردنش باید زیرش حرارت می‌گذاشتیم تا گرم شود. (می‌خندد) من وقتی از مدرسه برمی‌گشتم می‌رفتم دکان پدرم و او هم با تاکسی کار می‌کرد، یعنی ناهارم را در مغازه می‌خوردم و مشق‌هایم را هم همان جا می‌نوشتم، بنابراین از کودکی با ماجراهای عجیب‌وغریبی برخورد داشتم که اندازه ستم نبود. مثل خشونت کارگرها یا دزدی، حتی یک بار من را از مغازه بیرون کشاندند و دخلم را زدند. البته این را هم بگویم که با همه این شرایط پدر و مادرم خیلی حواس‌شان به من بود و حتی من را مهد کودک فرستادند.

• چند خواهر و برادر دارید؟

دو تا برادر و ۶ خواهر دارم. من اولین بچه خانواده هستم و پدرم قبلا یک ازدواجی داشته که هم همسرش و هم دختر و پسرش فوت می‌کنند و بعد با مادرم ازدواج کرده بود.

• بیشتر شبیه پدر بودید یا مادر؟

از نظر ظاهری به مادرم شباهت دارم. پدرم قدبلند و لاغر بود و من به مادرم رفتم. با این که اصالتا از عرب‌های اهواز هستم، خواهر و برادرم بور هستند، برعکس این که برای عرب‌ها خال می‌گذارند و تصور می‌شود که سبزه‌رو هستند ماسفیدو بور هستند.

• آقای فیاضی از داستان کودکی‌تان خارج شویم و برسیم به این که شما عاشق رشته هنر بودید و سال ۵۴ به تهران آمدید و وارد دانشگاه هنرهای زیباشدید

ماجرای مهاجرت به کیش و باز کردن کتاب‌فروشی



کتابفروشی؟ و این که کتابفروشی‌تان چه ویژگی دارد که مردم می‌گویند خاص؟

اول این که کتابفروشی من ارزان‌ترین کتابفروشی است که در کیش وجود دارد. هیچ قیمتی روی اجناس نمی‌کشم، مثلا خودکاری که ما ۸ هزار تومان قیمت گذاشتیم، مردم می‌گویند همان را جای دیگری ۱۵ هزار تومان خریدند. بعد هم این که من در کتابفروشی نشست و برنامه‌های مختلف

هنری برگزار می‌کنم یا مسابقات مختلف که جایزه هم دارد. فکر می‌کنم علت خاص بودن کتابفروشی ما همین فضای صمیمی‌اش باشد.

• الان که به تهران برگشتید، کتابفروشی‌را چه کار کردید؟ جمع شد؟

نه قراردادش را هم تمدید کردیم و همسرم کتابفروشی را اداره می‌کند.

• از این بحث خارج شویم، می‌خواهم از راز ماندگار بودن‌تان بگویم. منظورم این است که خیلی از هم‌نسلان شما هستند که الان دیگر مثل سابق جلوی دوربین نیستند، حالا یا علتش این است که خودشان نمی‌خواهند یا این که پیشنهاد کار ندارند. اما شما در دهه ۷۰ بازیگر پرکاری بودید، دهه ۸۰ هم همین‌طور و الان در دهه ۹۰ همچنان در سینما، تلویزیون و تئاتر حضور دارید. فکر می‌کنید علت تداوم و استمرار‌تان در مقایسه با بازیگرانی که فیلد شدند، چیست؟

شاید دلیلش در کودکی آدم‌هاست، یعنی بچه‌های دهه ۶۰ و ۷۰ که کودکی‌شان را با من گذراندند، الان جوانانی هستند که به چهره‌هایی مثل ماعلاقه‌مندند و من هنوز هم لحظات خوشی را با بچه‌هایم گذرانم و از هر موقعیتی برای بودن کنار آنها استقبال می‌کنم. من دو سال تمام که ساکن کیش بودم، ولی باز هم مدام به تهران می‌آمدم و با بچه‌های سندروم دان کار می‌کردم یا این که من در تمام برنامه‌های هنری یا خیریه‌ها شرکت می‌کنم و هیچگاه هم دنبال تبلیغات نبودم که برایم بازخورد منفی داشته باشد. مثلاً در جریان سیل خیلی‌ها پاچه‌شان را بالا زدند و رفتند توی آب! خب من این کار را نکردم، من رفتم به مناطق سیل‌زده و برای بچه‌ها کلاس‌های بازیگری را یگان برگزار کردم. منظورم این است که ماندگاری به این که فقط جلوی دوربین قرار بگیری، ارتباطی ندارد، همین که کنار مردم بودم و خارج از کادر مرا می‌بینند، یعنی من هستم.

خالق هادی و هدی را حذف کردند

• و چرا دیگر نیامدند؟

نمی‌دانم کجا هستند، ولی قرار است خود من امسال نمایش هادی و هدی را روی صحنه تئاتر ببرم. • برای آخر گفت‌وگومی‌خواهم با آقای جمالی خاطره‌بازی کنیم. نقش آقای جمالی چگونه بود؟ به خصوص این که تک‌زبانی حرف می‌زدید، ولی حرف‌زدن خودتان این مدلی نیست

(می‌خندد) امیر که نقش پسر مرا در زری‌گولو بازی می‌کرد، تک‌زبانی حرف می‌زد، من خیلی حواسم به این ماجرا نبود، ولی در حین کار تیپ گرفتم و این شد که تک‌زبانی حرف می‌زدم. من همیشه برای نقش‌هایم دنبال یک نقطه عطف می‌گردم، مثلاً برای نقش سفیر روس در سریال امیر کبیر مدت‌ها می‌رفتم جلوی سفارت، روسیه که لهجه‌هایشان را بشنوم تا با همان لحن

بتوانم حرف بزنم. درباره نقش آقای جمالی هم یادم است اینکه در این تیپ جا افتاده بسودم که یکی از کارگردان‌ها فکر می‌کرد من واقعا تک‌زبانی حرف می‌زنم و به همین دلیل وقتی برای بازی در فیلمش من را پیشنهاد داده بودند

گفته بود فیاضی که تک‌زبانی حرف می‌زند به درد این نقش نمی‌خورد! (می‌خندد)

• خاطره دست‌اولی از بازی در قصه‌های تابه‌تا یا همان زری‌گولو دارید؟

یادم است یک جایی می‌خواستم نمک بریزم و یک قسمتی بوده به اسم زور. امیر با دوستانش قهر کرده بود و ما می‌خواستیم آشتی‌کنان راه بیندازیم و خانه را چراغانی می‌کردیم. قرار بود من روی نردبان بروم و چراغ‌ها را وصل کنم. وقتی بالای نردبان رفتم، سعی کردم یکم نمک بریزم و در حالی که آواز می‌خواندم، خودم را تکان می‌دادم و چند دقیقه بعد از آن بالا پرت شدم پایین. زری‌گولو هم همانجا درآمد و با همان لحن خودش گفت: «آقای جمالی مرد؟» هنوز هم گاهی با آراذه پورمختار صدایشه زری‌گولو این خاطره را یادآوری می‌کنیم و می‌خندیم.

• شما برای نسل بچه‌های دهه ۶۰ و ۷۰ با سریال زری‌گولو شناخته شدید، اما قبل از این هم کارهای مهم دیگری انجام داده بودید. مثل برنامه هادی و هدی که اصلا ایده‌اش مال شما بود. اما ظاهراً نام شما به‌عنوان خالق این برنامه کمتر شنیده می‌شود و عده‌ای آن را به نام خودشان زدند. درست است؟

متأسفانه من نمی‌دانم این ماجرا از کجا آب می‌خورد، تا مدتی پیش حتی اسم من را هم به‌عنوان نویسنده ننوشته بودند و تازه چند وقتی است که اسمم به کارنامه این گروه اضافه شده! درحالی که طراح قصه‌ها و نویسنده قسمت اول و کارگردان بخش صدا من بودم. البته یک خاطره تلخی از آن زمان دارم که نمی‌دانم به این ماجرا مربوط است یا نه، ولی به هر حال باید این حقیقت را بگویم که من هادی و هدی را از سال ۶۰، ۶۱ دارم، یعنی

این شخصیت‌ها را خلق کرده بودم و در رادیو اجرا می‌کردم، تا این که یکی از مسئولان تلویزیون از این داستان خوشش آمد و گفت که آن را تبدیل به تصویر کنیم. خلاصه گروهی تشکیل دادیم و سری اول من کارگردان

صداها و نویسنده بودم. در دوره بعد آقای بی به نام شریفی به گروه اضافه شد و برای من حاشیه درست کرد. می‌گفت فیاضی چون دستمزد نویسنده‌ای می‌گیرد، دیگر نباید پول کارگردانی را هم بگیرد، درحالی که من در این پروژه سه تا کار انجام می‌دادم، ولی در هر حال من خودم را کنار کشیدم و فقط به خاطر هادی و هدی و بچه‌هایی که آنها را دوست داشتند، به نوشتن ادامه دادم، بنابراین حسد می‌زنم شاید همین موضوع باعث شد اسم من را از هادی و هدی حذف کنند، درحالی که الان اگر برنامه را ببینید، اسم من در تیتراژ نوشته می‌شود.

• در هادی و هدی شما به جای کدام شخصیت حرف می‌زدید؟ پدرشان.

• هادی و هدی در همه این سال‌ها کجا هستند؟